

نقش جهادی مادر استراتژی خون و آتش پاکستان در افغانستان

- < در پیوند بامرگ شریترین قاتل مردم ما(جنرال حمید گل)وسه ونیم دهه ویرانی ویربادی افغانستان - (تحقیق و پژوهش

استاد صباح)

- < پژوهش مستند در عملکرد سازمان جهنمی و جاسوسی { آی اس آی }



طالبان از طرف برهان الدین ربانی، عبدالرب رسول سیاف و اسماعیل خان نامه هایی مبنی برهم کاری دریافت داشته اند. از سوی، برهان الدین ربانی در کارناوال تبلیغاتی که دو سال قبل به راه انداخته بود و با دیدار از ولایات قندهار و هلمند که از مراکز سنتی اقتدار طالبان هستند، این شائبه را بیشتر تقویت کرد که تلاش های صورت گرفته از طرف ربانی و هم فکراش، برای نزدیکی هرچه بیشتر با طالبان بوده است و بس و آزادی گروه بسیاری از اسیران طالبان در بند اسماعیل خان به تقاضای برهان الدین ربانی، می توانست پیشنهاد يك وجه المصالحه تلویحی از طرف ربانی و طرف دارانش به طالبان باشد که از رانده شدن از اریکه قدرت بیم و هراس دارند.

بنابراین، می توان حمایت های ربانی از طالبان و قول کمک به او را از منظر اختلافات و منازعات قدرت دانست که ربانی به هیچ وجه حاضر نبود از قدرت کناره گیری کند و حتی حاضر بود با طالبان هم پیمان شود و به هیچ وجه با کسانی که تلاش می کردند تا قدرت را از او بگیرند، حاضر به مصالحه نبود، غافل از این که همین طالبان، به زودی به همان نیرویی تبدیل می شد که کابل و قدرتش را از او می گرفت و به گفته لورل کورنا : «اگرچه دولت ربانی بابت بیرون راندن حکمتیار سپاس گزار طالبان بود، ولی زود متوجه شد که طالبان برای خودش هم تهدیدی جدی به شمار می آید». لذا همان طوری که در دل تاریخ سیاه و خونین سه دهه اخیر افغانستان نیز جا دارد، در نخستین ماه های ظهور طالبان در سال ۱۹۹۴، دولت وقت مجاهدین که توسط ربانی و مسعود اداره می شد، پشتیبانی همه جانبه شان را از جنبش طالبان ابراز داشتند و حتی در تسخیر مناطق جنوب به طالبان کمک کردند.

فقط علل و عوامل پشت پرده این ائتلاف نافرجام بین دولت ربانی - مسعود و طالبان، هنوز برای مردم رنج دیده افغانستان روشن نیست، فقط سندی که وزارت امور خارجه امریکا فاش کرده، بُعد پنهانی ائتلاف ربانی- مسعود با طالبان را تا حد زیادی آشکار می سازد. این سند در تاریخ هفت دسامبر ۱۹۹۴ از طرف منبعی که نامش در سند نیامده، به ران مک مولن

در وزارت خارجه امریکا بخش افغانستان ارسال شده و در آرشیف اطلاعاتی امنیت ملی ثبت است. در این سند، از تصرف قندهار و قلات توسط طالبان و نیت پاکستان در به وجود آوردن طالبان در صحنه سیاسی با عنوان «تحولات در افغانستان» گزارش داده شده است.

مهم ترین بخش سند که از زبان یک منبع موثق از شهر دوشنبه تاجیکستان ابراز شد، معامله پنهانی دولت ربانی و مسعود با آی اس آی پاکستان است. در این بخش آمده که دولت ربانی پذیرفته که از پیش روی های آی اس آی (البته به واسطه طالبان) در مناطق جنوبی و غربی افغانستان پشتیبانی کند تا زمانی که چالش هایی برای اسماعیل خان در هرات ایجاد نکند. هم چنین در سند آمده است که ربانی و مسعود می خواهند که از شکاف های عمیق که در روابط حکمتیار با آی اس آی به وجود آمده و آی اس آی را مطمئن ساخته که حکمتیار دیگر نمی تواند از دروازه های کابل جلوتر برود، با معامله با آی اس آی پاکستان، به نفع خودشان بهره برداری کنند. مطالعه این سند روشن می سازد که یکی از عوامل «حرکت خودجوش» خواندن طالبان توسط ربانی و ملاقات های پیدا و پنهان مسعود با طالبان، معامله پنهانشان با آی اس آی پاکستان بوده است.

سقوط کابل و تصرف آن به دست حزب جمعیت اسلامی، موجب شد تا احزاب دیگر، به سلطه جمعیت اسلامی در کابل اعتراض کنند. به توافق نرسیدن احزاب باعث شد تا جنگ ها ادامه یابد. احمد رشید می گوید:

ادامه جنگ های داخلی افغانستان بیشتر معلول این واقعیت بود که کابل سقوط کرد، آن هم نه به دست احزاب تا دندان مسلح پشتون مستقر در پیشاور که با یک دیگر مشغول نزاع بودند، بلکه توسط نیروهای سازمان یافته تر و یک پارچه تر تاجیک؛ یعنی نیروهای برهان الدین ربانی و فرمانده نظامی اش احمدشاه مسعود و هم چنین نیروهای شمال به فرماندهی جنرال عبدالرشید دوستم. تسخیر کابل ضربه روانی سهمگین به آی اس آی وارد کرد. تقریباً بلافاصله با محاصره کابل و به توب بستن بی رحمانه آن توسط حکمتیار، جنگ داخلی بین گروه ها آغاز شد. حکمتیار تلاش می کرد صفوف خود را از اقوام خود متحد سازد. جنگ های داخلی و پی آمدهای آن، به ستوه آمدن مردم از این وضعیت را در پی داشت تا جایی که کشته شدگان جنگ های داخلی را بیش از جنگ ده ساله دانسته اند. لورل کورنا در باره پی آمدهای جنگ می نویسد: جنگ بین مجاهدین شروع شد؛ وضعیتی که به سرعت به خشونت به مراتب شدیدتر از آن چه در برابر روس رخ داده بود، تبدیل شد. براساس گزارش یکی از منابع، در حمله راکتی سال 1994 که از جانب گلبدین حکمتیار، رقیب اصلی ربانی صورت گرفت، در پایتخت تعداد کشته شدگان بیش از شمار کسانی بود که طی ده سال جهاد علیه شوروی جانانشان را از دست داده بودند.

جنرال چهارستاره محمدنبی عظیمی در مورد جنگ های اتحاد اسلامی و حزب وحدت می نویسد: شورای نظار، علاج واقعه را در این می دید که باید حزب وحدت و اتحاد اسلامی را درگیر نماید. هرگاه یک طرف با شکست مواجه گردد، یک عامل منفی را از سر راه خود برداشته است و هرگاه هر دو تضعیف شوند، معنای آن تضعیف دو عامل منفی خواهد بود. علاوه بر این، از این طریق به حساب نیروهای نفوذی حزب اسلامی افغانستان که در پوشش نیروهای اتحاد اسلامی افغانستان وارد شهر کابل شده اند نیز رسیدگی مناسب شده و درس خوبی بدانها داده شده است. به همین دلیل، اولین عمل شورای نظار در جهت دست یابی به هدف خویش، ترور چهار نفر از مربوطین حزب وحدت و اعلام آن به نام اتحاد اسلامی بود که سه نفر آن از شورای مرکزی حزب وحدت بودند.

این پایان دسیسه مسعود نبود. او در جنگ با سیاف متحد گشت و قتل عام خونین شیعیان را مرتکب شد. پیتر مارسدن در این مورد می نویسد: نبردهای سنگین خیابانی میان نیروهای حزب اتحاد اسلامی به رهبری سیاف و حزب وحدت که پس از سقوط نجیب الله قسمت غربی کابل را تصرف کرده بودند، باعث شد که ساکنین آن مناطق، خانه های خود را رها نموده و به حومه شهرها یعنی شهرک های جنوبی نزدیک کابل و ایران بگریزند. سرانجام پس آن که مسعود به نیروهای اتحاد پیوستند و با ایجاد یک قدرت بزرگ تر، در فیروزی 1993 در قسمت شرق کابل با حزب وحدت مجدداً و به شدت درگیر شدند و اقدام به قتل عام و کشتار یک دیگر نمودند که این کشتار و حمام خون را در ردیف قتل عام افشار دانسته اند. درگیری های داخلی و حملات احزاب به گروه های رقیب، تنها در شهر کابل هفتاد هزار کشته و صدها هزار زخمی به جا گذاشت. حدود نیم میلیون نفر پایتخت را ترک کردند. شهرکابل عمدتاً به ویرانه ای مبدل شد. میراث های فرهنگی آثار موزیم ملی، آرشیف ملی، گالری ملی و کتابخانه عامه که هر کدام به نحوی عظمت تاریخی کشور را بازتاب می دادند، غارت شد. کشور با صدها هزار کشته و زخمی و اقتصاد ویران شده، اینک رابطه خود را با تاریخ و گذشته اش نیز از دست می داد. در زمان حکومت احزاب و طالبان در افغانستان، حدود دوصدهزار افغانی در اثر مین معلول شدند. زراعت، صنایع و جاده های کشور تخریب گشت و در عوض تجارت مواد مخدر و ترور جای آن را گرفت. بی سوادی و سوء تغذیه در کشور، روند صعودی یافت و متوسط طول عمر چهل سال بود و صندوق بین المللی پول، درآمد سرانه را بین صد تا صد و پنجاه دالر اعلام کرد.

بنا بر این، نبود تنظیم های منظم جهادی و رهبری درست، احزاب جهادی را از همان اول به صورت منظم در نیاورد و اختلافات در میان احزاب، از همان ابتدای تصرف کابل شروع شد. هر گروه جهادی برای کسب شهرت و جلب کمک های بیشتر تلاش می کرد. این مسأله، سبب شد تا احزاب جهادی بعد از پیروزی و جنگ های داخلی، پراکنده شوند؛ زیرا اگر همبستگی و صمیمیت بین گروه های جهادی به وجود می آمد، هیچ گاه برای تخریب دیگری فریب کسی را نمی خوردند و وضع به این صورت در نمی آمد البته قتل عام های مردم مظلوم افغانستان به ویژه شیعیان به دست طالبان را هم باید در این زمینه جست و جو کرد

افغانستان کشور عجیبی است. که قدرت مندان آن به هر وسیله مشروع یا نامشروعی که قدرت را به دست می گیرند، دیگر به انتقال مسالمت آمیز قدرت تمایل ندارند. معمولاً حاکمان این کشور با مرگ، ترور و کودتا از قدرت کنار رفته اند و این مسأله تقریباً به یک سنت سوء در بین حاکمان افغانستان تبدیل شده است. شاید به این دلیل باشد که حاکمان معمولاً، با کودتا و یا دخالت قدرت های خارجی روی کار می آیند و وجهه ملی ندارند.

طالبان هم که در جامعه اسلامی افغانستان خیلی سریع و با شعارهای مردم پسند در عرصه سیاسی این کشور ظاهر شد، با کمک قدرت های بزرگ به قدرت رسید. طی ۲۳ سال جنگ داخلی، نزدیک به شش میلیون افغان از قشرهای مختلف، زندگی پرمشقتی را در دیار غربت در پیش گرفتند. مردم این سرزمین که از ادامه نبردهای داخلی خسته و ناتوان شده بودند، دنبال شخصی برآمدند تا آنها را از این وضعیت نجات دهد. در این زمان، بستر اجتماعی برای به قدرت رسیدن طالبان که مورد حمایت پاکستان بود، فراهم شد.

به گفته کارشناسان امور سیاسی، این گروه خیلی سریع در افغانستان رشد کردند و مردم از آنها استقبال نمودند، اما مجامع جهانی چندان به آنها روی خوش نشان ندادند. طالبان حکومت را در افغانستان به دست گرفت و طی مدت کوتاه ۹۵ درصد

از ۶۴۹ هزار کیلومتر مربع خاک این کشور را تحت کنترل خود در آورد. سیدعسکر موسوی پژوهش گر مسائل سیاسی- اجتماعی می گوید: مردم به دولت آقای ربانی به چشم یک دولت ملی نگاه نکردند... مهم ترین دلیل که حکومت چهار ماهه آقای ربانی نتوانست مشروعیت به دست بیاورد مشروعیت ملی، مشروعیت منطقه ای مشروعیت بین المللی بود که ربانی به هیچ وجه نتوانست که گروه های مختلف جهادی را به شکلی از اشکال مطمئن بسازد که در یک حکومت مشترک نیاز همه رفع خواهد شد. در واقع مردم افغانستان، به چیزی به نام حکومت مجاهدین با دید ملی نگاه نکردند، بلکه با دید یکی از گروه های بر سر اقتدار نگاه کردند و همین مسأله باعث شد که راه برای ظهور و موفقیت طالبان فراهم شود.

زمینه های ظهور طالبان در زمان حاکمیت احزاب کاملاً فراهم شد و در کشور، حاکمیت مرکزی و گروهی موجود نبود که بتواند بر بیشتر کشور حکم براند. هر گروه بر نقطه ای تسلط داشت و در توسعه آن رواج دو نوع پول در کشور، نمونه ای از این چنددستگی و تشتت است. بی بندوباری در سطح جامعه، زندگی آرام هم راه با امنیت را از مردم سلب کرده بود. از این رو، به طور طبیعی مردم با شعار طالبان مبنی بر مبارزه با فساد و آشوب و بی نظمی و بی قانونی هم آوا شدند. بنابراین، فقدان حاکمیت مرکزی و دولت ملی در افغانستان، زمینه مناسب برای ظهور گروه های مختلف به وجود آورد. در این میان، طالبان با استفاده از شعارهای مذهبی و اعاده صلح و امنیت، موفقیت بیشتری کسب کرد. دو حزب و جریان عمده، بیشترین سهم را در دامن زدن به جنگ های داخلی داشته اند که متأسفانه بیشترین امکانات را هم صرف این جنگ ها نمودند و بالاترین خسارت انسانی و مادی وارد ساختند.

نخست، حزب اسلامی به رهبری حکمتیار که مستقیم از پاکستان تغذیه می شد و آی اس آی کمک های میلیارد دلاری حوزه خلیج فارس، امریکا و اروپا را در اختیار این حزب قرار می داد. وی از اولین رهبران جهادی بود که به تندروی و فعالیت های بنیادگرایانه مشهور شد. شهرت دوم او در قدرت نظامی و تدارکاتی وی در دوران جهاد و نیز هم کاری وسیع دولت پاکستان با وی بود که در آن دوره یک امتیاز به شمار می آمد ولی بعدها به عنوان یک نقطه ضعف به رخ وی کشیده شد.

پاکستان از بنیادگرایی حزب اسلامی حکمتیار و جمعیت اسلامی ربانی رادر میان احزاب سیاسی دیگر حمایت می کرد. در عین حال، رسول سیاف و یونس خالص هم به بنیادگرایی مشهور شده بودند؛ با این تفاوت که این دو نفر گرایش های فرقه گرایانه و هابی داشتند ولی حزب اسلامی حکمتیار، از نظر سیاسی و شخصی، دارای روحیه تند و تک روانه بود. حمایت های وسیع دولت پاکستان از حکمتیار به عنوان تنها گلوگاه توزیع امکانات کشورهای غربی و اسلامی در میان مجاهدین، باعث شد تا حساسیت های خاصی نسبت به حزب اسلامی و شخص حکمتیار ایجاد گردد.

همین امر در مرحله اول، باعث شد تا وی از سایر احزاب منشعب شود و دشمنی های مداوم مسعود و ربانی با وی را موجب گردد. رقابت ها و دشمنی های مسعود و حکمتیار تا جایی رسید که به خون ریزی های پیاپی این دو رهبر در برخوردهای حزبی و قدرت طلبانه انجامید. برخوردهای خونینی که در تاریخ جهاد و مقاومت اثر گذاشت. تندروی های سیاسی و شخصی حکمتیار هم راه با حمایت های بی دریغ پاکستان و حتی سرویس های سیاسی و امنیتی آی اس آی، باعث شده بود که مسعود، رقیب قومی، زبانی و سیاسی او، به کشورهای رقیب پاکستان روی آورد.

لذا مسعود تصمیم گرفت برای جبران عقب ماندگی های تدارکاتی و نظامی خود حتی با شوری های آشنا در دره های سالنگ نیز هم کاری نماید. مسعود خوب تشخیص داده بود؛ زیرا این مسأله توانست موقعیت سیاسی و نظامی وی را حتی پس از جهاد نیز تقویت کند. هم کاری و دریافت کمک های نظامی و سیاسی جمعیت اسلامی از ایران، هند و برخی از کشورهای اروپایی نیز در همین جهت قرار دارد. تندروی های حزب اسلامی و حکمتیار بیش از آن که خاصیت بنیادگرایانه داشته باشد، از انحصارگرایی قومی، حزبی و حتی شخصی وی تأثیر می پذیرفت. همین روحیه، به اقدامات تک روانه و انحصارگرایانه وی در هم-کاری با کودتای ناقص تنی و جنگ جلال آباد انجامید. این جنگ نه تنها به اهداف سیاسی و نظامی خود دست نیافت، بلکه با تحریک احساسات قومی نیروهای ازبک و تاجیک در دولت نجیب، به شکست مفتضحانه مجاهدین حزب اسلامی و نیروهای پاکستانی انجامید. دولت نجیب در این جنگ، از احساسات قومی و سیاسی نیروهای غیرپشتون به خوبی استفاده کرد و دست درازی های پاکستان را ناکام گذاشت.

ناکامی پی درپی نظامی و سیاسی حکمتیار و تندروی های سیاسی و شخصی، موقعیت سیاسی وی را نزد کشورهای حامی نیز به شدت کاهش داد. این کاهش موقعیت و سرخوردگی های سیاسی پشتون ها از اداره ربانی و مسعود، باعث شد تا جریان تند قومی و فرقه گرایانه طالبان شکل گیرد. پس از شکل گیری طالبان، پاکستان از حکمتیار روی بر تافته، به تدارک طالبان روی آورد.

حزب اسلامی به رهبری حکمتیار، پس از اتمام دوره چهار ماهه حکومت ربانی بیشترین مخالفت ها را با ربانی و مسعود نمود و بدین منظور ائتلافی را تشکیل داد و مخالفت ها گسترده شد. حکمتیار اعلام کرد :

اگر آنها می خواهند با حزب اسلامی تفاهم کنند، بفرمایند استعفا کنند و حاضر شوند تا رهبران بنشینند یک حکومت موقت درست کنند؛ ما با تفاهم حاضریم. با ربانی به عنوان رییس جمهور هرگز به تفاهم حاضر نخواهیم شد .

بدین منظور، ربانی و مسعود برای حل مسأله مشروعیت، در جنوری 1993 شورایی به نام «شورای اهل حل و عقد» تشکیل دادند تا مشکل مشروعیت و ابقای او در مسند ریاست جمهوری حل شود.

از طرف دیگر، حکمتیار با نیروهای جنبش ملی ژنرال دوستم و حزب وحدت عبدالعلی مزاری، اتحادی به نام «شورای هم آهنگی» به وجود آوردند.

دوم، حزب جمعیت و شورای نظر به رهبری ربانی و احمدشاه مسعود در نقش یک جنگ سالار برجسته و مدعی جدید قدرت انحصاری در افغانستان ظهور کرد. تمامی تسلیحات و امکانات نظامی (تانک، هلکوپتر جنگی و انواع سلاح های سبک و سنگین و مخابرات)، تدارکاتی، امنیتی (تشکیلات منظم و تجربه دیده)، امکانات اقتصادی اعم از سرمایه و پول) پول های بانک مرکزی و طلای پشتوانه ارضی افغانستان (... رسانه ی (رادیو و تلویزیون) و سیاسی (سفارت خانه ها و مجاری دیپلماسی) که از دولت نجیب الله به جا مانده بود، در اختیار مسعود قرار داشت .

در دوره دو ماهه مجددی و بعد از آن، نه یک دولت مرکزی وجود داشت و نه حتی دولت مجددی از اختیار یک رییس جمهور برخوردار بود. عزل و نصب ها بدون هم آهنگی با مقامات ذی ربط انجام می-گرفت. نبی عظیمی می نویسد : هنگامی که رحیم وردک به عنوان لوی درستیز انتخاب شد، مسعود بدون هم آهنگی با دیگران، آصف دلاور را به جای او نصب کرد. رحیم وردک گفت: «من از این تقرر هیچ گونه اطلاعی ندارم و در شرایط حاضر به تقرر خویش در این پست مخالفت دارم.» اما از وجناتش معلوم می گردید که چندان مخالفتی ندارد. مسعود از موضوع واقف شد و گفت به آصف

دلاور بگویند که به وظیفه اش به حیث لوی درستیز ادامه بدهد و خبر تقرر رحیم وردک از اخبار دری حذف شد. ساعت یازده شب صبغت الله مجددی به من تلفون کرد و گفت: «من نیز از این موضوع واقف نیستم. لوی درستیز آصف دلاور است؟» حیران مانده بودیم که چگونه دولتی است که نه رییس جمهور و نه وزیر دفاع از تقرر بزرگ ترین پست نظامی کشور خویش واقف نیستند.

لورل کورنا درباره به وجود نیامدن یک حکومت ملی و مرکزی می نویسد: هنگامی که تخریب و ویرانی در سراسر افغانستان سایه افکنده بود، منازعه ربانی و حکمتیار بر سر قدرت، سبب از هم پاشیدن دولت ائتلافی گردید. افغانستان به ظاهر دارای حکومت یک دولت بود و در واقع، مجموعه های کم و بیش مستقل در برابر دولت مرکزی در ناحیه های افغانستان حکم می راندند. ربانی مایوسانه تلاش می کرد تا ائتلافی به وجود آورد تا بتواند قدرتش را حفظ کند، اما متوجه شد با اینکه امکان تشکیل دولتی ائتلافی و حمایت از آن وجود دارد، شرط اولش استعفا و کناره گیری او از قدرت است. حکمتیار و ربانی بعد از مدتی دانستند برای جلوگیری از پیش روی طالبان در کشور که نقطه پایان سیاسی آنها بود، باید با هم متحد شوند. در اوایل سال 1996 حکمتیار به سمت نخست زیری رسید و ربانی کماکان در منصب ریاست جمهوری باقی ماند. دیگر دیر شده بود؛ طالبان طی حمله موفقیت آمیز موفق به فتح جلال آباد شد و سرانجام در ماه سپتامبر به کابل رسید.

به گفته لورل کورنا، یکی از کارگزاران عالی رتبه امریکایی، تضاد ظریف ولی مشخصی بین طالبان و دولت ربانی قائل شد. وی طالبان را به این علت ستود که به رهبران جناحی شباهتی نداشت آنها حاضر نبودند قدرت شخصی خود را در ازای حفظ منافع افغانستان رها کنند. این سخن در واقع به ربانی اشاره داشت که در برابر فشارهای داخلی و بین المللی حاضر نشده بود از قدرت کناره گیری کند.

جنگ های داخلی، نبود قدرت ملی و مرکزی و غیره علت اصلی و واقعی شکل گیری و تشکیل گروه طالبان نیست. بسیاری از تحلیل گران و پژوهش گران امور افغانستان، ظهور و حاکمیت طالبان را در عوامل مختلف به ویژه عوامل خارجی جست جو و ارزیابی می کنند. احمد رشید، نویسنده و پژوهش گر پاکستانی اعتقاد دارد طالبان بیشتر یک سازمان نظامی است تا یک جنبش سیاسی. در مدت کوتاه دو سال، تعداد آنها به سرعت چند برابر شده و از یک نیروی متشکل کمتر از یک صد نفر به یک نیروی چند هزار نفری و نهایتاً در اواخر سال نوزده نودشش به نیرویی حداقل با سی و پنج هزار سرباز با یک سیستم کارآمد و ساختار نظامی تبدیل شد. این نیرو مجهز بود به زره پوش، توپ خانه ای قوی، یک نیروی هوایی کوچک، یک شبکه ارتباطی قوی و یک سیستم اطلاعاتی. مهارت های سازمانی و امکان لوژستیک لازم برای گردآوری، گسترش و نگه داری یک چنین ماشین جنگی یک پارچه ای در زمان شدت خصومت ها، چیزی نیست که از مدرسه های پاکستان یا قریه های افغانستان برخاسته باشد. حمایت آشکار پاکستان، تاثیر اساسی در گسترش طالبان و تبدیل آنها به یک نیروی منطقه ای و سپس ملی داشت.

تجاوز نظامی شوروی، اساسی ترین عامل خارجی پیدایش گروه طالبان در افغانستان است. این تجاوز پیش از آن که به شکست انجامد، آثار عمده ای در افغانستان بر جای نهاد. برخی از این آثار عبارتند از: تشدید رقابت های شرق و غرب، قیام ملی و ورود احزاب جهادی به صحنه قدرت سیاسی.

با حضور نظامی شوروی در افغانستان در ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹، افغانستان عملاً میدان جنگ ابرقدرت شرق و غرب شد. از

آن زمان به بعد، جنگ سرد وارد مرحله جدیدی گشت. در این دوران، استراتژی امریکا بر جلوگیری از پیش روی و نفوذ شوروی سابق به طرف پاکستان و آب های گرم، با پشتیبانی سیاسی و اعطای کمک های مالی و تسلیحاتی از طریق کشور پاکستان به احزاب جهادی و مردم افغانستان استوار شد. این استراتژی با سیاست ریگان که بر حمایت از کسانی مبتنی بود که با کمونیسم می جنگیدند، ادامه یافت و با خروج ارتش سرخ از افغانستان، ایالات متحده تماس های مستقیم خود را در امور افغانستان، به جز در زمینه توسعه کمک های مالی برای مقاصد بشر دوستانه قطع کرد. ریچارد مکنزی، خبرنگار شبکه سی ان ان و سردبیر بخش سرویس اخبار جهانی، در تحلیل گفته های رابین رافائل می نویسد: چنین اظهاراتی فقط این باور فزاینده در افغانستان و خارج از آن را تقویت کرد که ایالات متحده امریکا، به ویژه سازمان سیا، ضمن تبانی با سازمان اطلاعات ارتش پاکستان (آی اس آی) بانی پیدایش و رشد طالبان بوده است. این نویسنده می افزاید: در سال ۱۹۹۴ یعنی زمان ظهور طالبان، امریکا نسبت به هویت و منشأ این گروه اظهار بی اطلاعی می کرد و کمک و پشتیبانی پاکستان از طالبان را پنهان می نمود؛ موضع گیری ای که امروز مضحک به نظر می رسد. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ میلادی بلوک غرب به رهبری ایالات متحده امریکا، یکمناز عرصه های اقتصاد و سیاست بین الملل می شود.

پس از فروپاشی شوروی، کشورهای آسیای مرکزی، استقلال سیاسی به دست آوردند. روشن است که این کشورها، عظیم ترین ذخایر انرژی سوختی (نفت و گاز) جهان را دارا هستند. علاوه بر آن، این کشورها می توانند بازار مصرف بسیار خوبی برای کالاهای مصرفی غرب، به ویژه امریکا باشند. طرح انتقال ذخایر انرژی سوختی از کشورهای آسیای مرکزی، به ویژه ترکمنستان که با دارا بودن ۲۱ میلیارد مترمکعب گاز در رأس این کشورها قرار دارد و قزاقستان و آذربایجان نیز به دلیل ذخیره عظیم نفتی شان که افسانه صنعت نامیده شد، باید خط لوله ای به طول تقریبی یک هزار کیلومتر از ترکمنستان به پاکستان و سپس به بندر کراچی کشیده شود. این مسأله برای امریکا فوق العاده حساس و جالب بود تا آنجا که یک ائتلاف امریکایی - سعودی به نام یونیکال و شرکت های نفتی دلتا مدعی اصلی مشارکت در احداث این خط لوله بود و امریکا از تلاش های شرکت یونیکال حمایت می کرد. این شرکت برنامه ای هشت میلیارد دلاری برای کشیدن خط لوله نفت و گاز از افغانستان ریخته بود تا آنجا که کلینتون، شخصاً از صفر مراد نیاز اف خواست که این قرارداد را امضا کند. ریچارد مکنزی آشکارا می نویسد که طالبان قول داده بودند که درها را برای ساخت یک خط لوله نفت از آسیای مرکزی به افغانستان و پاکستان باز کنند. بنابراین از نگاه کارشناسان، طالبان محصول رقابت قدرت های بزرگ است. بی شک طالبان و القاعده، محصول مشترک سازمان سیا و آی اس آی هستند و علت پیدایش آنان را باید در گزاره های جنگ سرد جست و جو کرد. به همین دلیل حمایت سیا از این گروه ها بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تداوم نیافت. مشاور امنیت ملی امریکا می گوید: «ما اکنون فرصت آن را یافتیم تا به شوروی هم ویتنامش را نشان بدهیم». این گفته، از درگیری قدرت ها در مسائل افغانستان حکایت دارد. به همین علت امریکا بعد از خروج ارتش شوروی، این پیروزی را جشن می گیرد. هم زمان با خروج قوای شوروی سیا آن را یک پیروزی بزرگ برای اطلاعات امریکا دانست و رییس دفتر سیا در پاکستان و مقامات آی اس آی، این پیروزی را جشن گرفتند، به یک دیگر تبریک گفتند.

طالبان در افغانستان، در عرصه بازی میان دو ابرقدرت دوران جنگ سرد، شکل گرفت و سازمان سیا و آی اس آی در

ایجاد آن نقش اساسی داشتند. اکنون این پرسش که چه کسی معضل طالبان را به افغانستان آورد، برای رسانه ها و حتی مردم عادی پاسخی مشخص دارد: طالبان محصول مشترک دو سازمان سیا و آی اس آی است .

برژینسکی در این زمینه می گوید: وقتی نیروهای اتحاد شمال وارد افغانستان شدند، دیدگاه من مورد قبول قرار گرفت و بنابراین و برای اولین بار در تمام دوران جنگ سرد، ما به طور فعال شروع کردیم به حمایت از یک مقاومت مسلحانه در مقابل نیروهای شوروی. در این حالت، هدف حملات این جنبش، مقاومت دیگر نفرات ارتش سرخ بود و ما نیز به طور غیرمستقیم در این حملات درگیر شدیم. این یک گام و تصمیم بی سابقه بود؛ نتیجه آن هم درهم شکستن و از پای درآوردن نیروهای شوروی بود؛ درست برعکس نمونه ویتنام که در آن جا آنها با حمایت از ویتنامی ها، به جنگ نیروهای ما آمدند .

لورل کورنا نیز معتقد است: هنگامی که اتحاد شوروی عقب نشینی کرد، امریکا به خواسته اش رسید و برنامه های اقتصادی و فن آورانه آموزشی و سایر برنامه های کمکی اش را که ممکن بود به این کشور کند تا روی پایش بایستد، دنبال نکرد. در این زمان افغانستان، دو دهه جنگ داخلی را پشت سر گذاشته بود ولی هنوز صلح برقرار نشده بود.

امروزه کسی شک ندارد که سیا، طالبان را به وجود آورد و از آن حمایت نمود. سازمان سیا، تجربه های طولانی مدتی با طالبان دارد. سیا در دهه هشتاد، این جنگ جویان افراطی را برای جنگ افغان ها علیه شوروی سابق تربیت کرد و به وجود آورد. در پایان ارتش شوروی تسلیم شد. البته امریکایی ها، تاوان این کمک ها و آموزش به این گروه افراطی را پس می دهند. طالبان امروز ترور علیه جهان غرب را سازمان دهی می کند. به این ترتیب، تمام کسانی که پس از برگشت شوروی از افغانستان، قدردانی از کمک های نظامی وسیع امریکا به طالبان را انتظار داشتند، امروز سرخورده شده اند و امریکا بالاخره دانسته که مسیر را برای چه کسانی باز کرده است .

پس از تجاوز نیروهای اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان، سازمان اطلاعات اردوی پاکستان با هم کاری سیا، از هزاران مسلمان افراطی سرتاسر جهان برای اعزام به افغانستان دعوت کرد. دهه هشتاد میلادی، اوج درگیری دو نظام سیاسی ایدئولوژیک حاکم بر جهان است. دوره ای که امریکا، با رهبری نظام سرمایه داری، سعی داشت تا شوروی را در همه عرصه ها به عقب براند.

سازمان سیا در قالب آموزه ها و قوانین محرمانه کنگره این کشور که در سال ۱۹۴۷ قانون امنیت ملی را به تصویب رسانده بود، سازمان دهی و آموزش نیروهای شبه نظامی و چریکی را بخشی از اختیارات خود تلقی می کرد تا در روند جنگ سرد بتواند بر رقیب خود چیره گردد. سیا در حمایت از جنبش های چریکی که می کوشیدند تا رژیم های کمونیستی و چپگرا را سرنگون کنند، نیرو، اطلاعات آموزشی و کمک های مالی برای آنها می فرستاد. بی نظیر بوتو، نخست وزیر اسبق پاکستان می گوید: « امریکا، انگلیس و عربستان، در شکل دهی گروه طالبان و القاعده، سهم مشترک دارند.» به گفته عبدالقیوم قنوی: از سال ۱۹۸۶ سازمان سیا به ریاست ویلیام کیسی به پیشنهاد سازمان اطلاعات ارتش پاکستان با جذب عرب های علاقمند به جنگ در افغانستان موافقت کرد .

همان طور که گفته شد، هدف امریکا از تقویت نیروهای جهادی، ضربه زدن بر پیکره قدرت سرخ و کوتاه کردن دست باز این قدرت، از آسیای میانه و جنوب شرق بود. امریکا این قدرت نظامی مطرح در غرب، روی چند هدف اقتصادی و نظامی از حضور قدرت سرخ در شرق هراس داشت: از نظر نظامی ارتش سرخ با اشغال کشور های آسیای میانه، به

سوی جنوب شرق آسیا در حرکت بود. این قدرت می توانست تهدید جدی برای منافع غرب در آسیا باشد و اهداف آینده غرب برای سردمداری جهان را با چالش جدی مواجه نماید.

نفت از نظر اقتصادی به منزله خون برای حیات امریکاست. کشورهای عربی دارای منابع مهم نفتی، نبض شرکت های نفتی امریکا چون یونیکال و اقتصاد امریکا به حساب می آیند. لذا مسأله نفت و گاز و منافع شرکت-های نفتی ایالات متحده که بیشتر رهبران امریکایی نیز شرکای آن هستند، همواره از اساس ترین سیاست گذاری-های ایالات متحده در خاورمیانه بوده است. ارتش سرخ نیز می خواست خود را به آب های گرم و هند برساند و این مانع بزرگی برای اهداف شرکت های نفتی امریکا بود. ایالات متحده با هر وسیله ممکن، کوشید تا پای ارتش سرخ را در منطقه حایل کشورهای آسیایی میانه و جنوب شرق (افغانستان) باز کند؛ زیرا می دانست که حتی مردم این سرزمین بدون حمایت مالی کشورهای غربی در مقابل این قدرت بیگانه خواهند ایستاد. اهداف و برنامه های امریکا بعد از فروپاشی ارتش سرخ، تنها در محور شرکت های نفتی و تحکیم نفوذ در افغانستان می چرخید و در تأمین ثبات در منطقه، تنها از طریق حکومت دل خواه خویش بود. حکومت مجاهدین بنابه دلایل آتی، نمی توانست حافظ منافع غرب باشد. طی جنگ افغانستان در دهه هشتاد، دامنه فعالیت آی اس آی افزایش یافت و از طریق سازمان سیا برای مبارزه با شوروی، به منزله یکی از بنیان گذاران اصلی طالبان تلقی شد. ایجاد طالبان و تشکیل آن، فرآیندی است که توسط عربستان سعودی و با هزینه امارات و مدیریت سازمان سیا صورت گرفت. خود امریکایی ها به این موضوع اعتراف دارند و کشورهای عربی نیز از این موضوع گریزان نیستند. در زمان حضور اردوی سرخ، سرمایه های زیادی از جانب کشورهای عربی به سمت پاکستان روانه گشت و مدارس دینی در مناطق سرحد و وزیرستان شمالی و جنوبی و مناطقی تأسیس شد که به مناطق قبایلی معروف بودند. نطفه های این حرکت با ترویج انگیزه های مذهبی تفکر سلفی در بین قومیت پشتون بسته شد که در دو سوی مرز دیوراند و در شمال پاکستان و جنوب افغانستان ساکن هستند.

کسانی که در زمان شکل گیری طالبان و جنبش مبارزه و مقاومت شرکت کردند، همه دارای تفکر سلفی نبودند و قبایل ورگه های جمعیتی در آن مشارکت داشتند، ولی جریان حاکم بر آنها با عنوان طالبان شناخته شد و بعدها هم از درون طالبان، زمینه های پرورش جریان افراطی تری به نام القاعده شکل گرفت. بسیاری معتقدند که امریکا، به قول برژینسکی ثمره «استراتژی زیرکانه» خویش در جنگ سرد را در عصر بعد از جنگ سرد می چشد. شگفت آور است که غرب، با تروریسم طالبانی که تداوم پروژه قبلی خودشان در افغانستان به شمار می آید، گاهی به جنگ روی می آورند و گاهی معامله می کنند. بسیاری هم شک دارند بازی های اسارت گرانه ای را که دیگران در دو سده گذشته یکی بعد از دیگری در افغانستان باختند، ناتواند در معامله با پاکستان، مربی اصلی تروریسم در منطقه، برنده شود.

والنتین ورینکوف، که یکی از جنرال های سابقه دار اردوی شوروی سابق در افغانستان و از شخصیت های اصول گرا و رادیکال نظامیان شوروی است که در بسیاری از تحولات نظامی و سیاسی آن سال ها در افغانستان نقش مهم بازی نمود. وی در آغاز، یکی از هواخواهان سیاست های میخائیل گورباچوف بود، ولی در کودتای نظامی اگوست سال 1991 برضد او شرکت نمود. وی بعد از شکست کودتا، هم راه با کودتاچیان به زندان افکنده شد. با آن که دیدگاه های ورینکوف علی رغم تحولات زیاد بعد از خروج ارتش سرخ از افغانستان و به دنبال آن فروپاشی شوروی سابق، چندان تغییر نکرده

است، در حال حاضر نماینده پارلمان روسیه در مصاحبه ای، سیاست های رهبران آن وقت کرملین در اعزام قوا به افغانستان و عقب نشینی بدون قید و شرط از آن جا را اشتباه می داند. وی تطبیق یک جانبه توافقات ژینو صرف از جانب شوروی سابق و دولت آن وقت افغانستان و فریب و دروغ گویی پاکستان و امریکا در برابر آن توافقات را عامل عمده خشونت ها، ایجاد تروریسم و تداوم رنج و عذاب مردم افغانستان در هیجده سال اخیر می داند. و می افزاید: ساده لوحانه است که پنداشته شود امریکایی ها در جریان این حوادث نبوده باشند. چرا امریکایی ها سروصدا برپا نکردند. طالبان ابتدا با حمایت های سازمان های اطلاعاتی پاکستان و سیار رشد کرد و سپس در خلأ ناشی از تحولات شگرف بعد از جنگ سرد، به حکومتی متزلزل در افغانستان دست یافت.

برخی نظریه پرداز های غربی نظیر برژینسکی، مدعی اند که امریکا در کشاندن اردوی شوروی در دام افغانستان و نیز در شکست آنها نقش اساسی داشته است. از این رو غربی ها، شکست شوروی در افغانستان را قبل از همه، محصول استراتژی امریکا در دوران جنگ سرد می-شمارند و آن را انتقام شکست امریکا در ویتنام می دانند. برخی دیگر از نظریه پردازان غربی مانند فرانسیس فوکویاما از این هم پا را فراتر گذاشته، سقوط کمونیسم را «پایان تاریخ» و پیروزی نهایی جهان لیبرالیسم در سیمای امریکا می بینند.

امریکا هیچ وقت طالبان را به سبب سیاست های افراطی اش مذمت نکرد و سازمان حقوق بشرش در این مورد خاموش بود؛ زیرا از دیدگاه امریکا، طالبان ضد مدرنیته بود، نه ضد غرب و بیش از آن که خواهان صدور انقلاب اسلامی به خارج از مرزهای این کشور باشد، به حفظ سنت های جامعه افغانی معتقد بود. افزون بر این، به گمان مقامات امریکایی، طالبان با اشغال پایتخت افغانستان، امنیتی نسبی برای انتقال گاز از آسیای مرکزی از طریق افغانستان به بازارهای جهانی تأمین می کرد. به همین دلیل، باعث شد تا پناه دادن بن لادن از سوی طالبان نیز از دیدگاه سازمان سیا پذیرفتنی باشد.

واقعیت این است که مردم افغانستان، «برندگان بازنده» این نبرد تاریخی بودند، که نقش اصلی و بهای سنگین آن را پرداختند و در کشمکش میان دو بلوک متخاصم در جنگ سرد، قربانی بزرگ بودند؛ در حالی که خروج سربازان شوروی از افغانستان، نه تنها به «پایان تاریخ» و بحران نینجامید، بلکه دور جدیدی از فجایع و جنگ های داخلی در افغانستان آغاز گردید که با ظهور بنیادگرایی طالبانی هم راه شد و اخیراً نیز در آتش شعار مبارزه با تروریسم می سوزد. شدت رقابت آزمندانه برخی شرکت های امریکایی در بر عهده گرفتن نقش سیا برای پشتیبانی از طالبان و آلت دست قرار گرفتن احزاب و افراد توسط کشورهای منطقه، همسایه و امریکا، همه در چارچوب منافع قدرت های بزرگ تفسیر می شود. در پاکستان طی دوره اشغال افغانستان، دگرگونی های اساسی در استراتژی حکومت و در سطح احزاب و جنبش های اسلامی به وجود آمد و امریکا و غرب در ادامه سیاست-های براندازی خود در برابر ابرقدرت شرق، از جنگ افغانستان نهایت استفاده را کردند و پاکستان در این زمینه، نقش رابط و خط مقدم داشت.

آری افغانستان طی سی سال جنگ، به کلی ویران شده است و مردمش قربانی تجاوز کشورهای بزرگ، قربانی بنیادگرایی افراطی که عامل آن کشورهای غربی و عربی در دوره جنگ سرد با اتحاد جماهیر شوروی بودند، قربانی دخالت های کشورهای همسایه و منطقه، قربانی کشتارها و ظلم های القاعده و گروه طالبان، قربانی قاچاقچیان و مافیای بین المللی مواد مخدر و قربانی سیاست های غلط جهان هستند؛ مردمی که در جنگ، آوارگی، بی خانمانی، فقر، ناامنی و انواع مشکلات

زندگی کرده اند؛ ملت و کشوری که میدان جنگ سرد گردید و آخر هم خاکستر آتش این جنگ شد.

پاکستان بیش از حد تصور، دارای منافع مشترک با افغانستان است.

هر تغییر سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در افغانستان بی تردید آثار فراوانی بر وضع داخلی پاکستان خواهد گذاشت. به همین دلیل دولت پاکستان بر اوضاع داخلی افغانستان به دقت تأمل و توجه دارد. پاکستان در يك زد و بند سیاسی، اقتصادی و نظامی و با استفاده از بستر بحرانی در افغانستان، به کمک سرویس های جاسوسی امریکا و انگلیس و کمک مالی عربستان، جنبش وابسته طالبان را با هدف ایجاد امنیت مسیر تجاری اش با آسیای میانه و خاتمه دادن به مسأله سیاسی پشتونستان به وجود آورد. از بیست سال پیش به این طرف که جنرال ضیاء الحق دیکتاتور نظامی و بنیادگرای پاکستان، تصمیم گرفت که پاکستان را به پشتیبان مجاهدین افغانی تبدیل کند، تمام مسائلی که در افغانستان می‌گذرد آهسته آهسته به مسائل داخلی پاکستان تبدیل می‌شود.

درباره ماهیت این دست پرورده پاکستان، گروهی آنان را سربازان آی اس آی پاکستان برای تأمین منافع آن کشور در افغانستان می‌دانند، گروهی آنان را طالبان مدارس دینی پاکستان به منظور برپایی حکومت اسلامی و گروهی آنان را مهره های امریکایی می‌خوانند. اما از شواهد تاریخی مستند و روابط این گروه با دیگر کشورها، می‌توان برداشت نمود که سران و گردانندگان اصلی این گروه، با پاکستان، انگلیس، عربستان سعودی و امریکا روابط محکمی داشته اند. بنابراین پاکستان، پدیدآورنده این گروه بنیادگرا، نقش انکار ناپذیری دارد.

نویسنده کتاب افغانستان در آتش نفت، در مورد اولین عرض اندام گروه طالبان در افغانستان می‌نویسد:

درسی یک اکتبر 1994 کاروانی متشکل از سی عراده نقلیه که حامل مال التجاره پاکستان بود، تحت نظر و سرپرستی یکی از افسران بلندرتبه آی اس آی پاکستان، از منطقه چمن پاکستان به طرف قندهار حرکت نمود تا از آن طریق، راهی آسیای میانه شود و راننده های این کاروان هم افسران اردوی پاکستان بودند .

پاکستان علاوه بر به وجود آوردن طالبان و حمایت از آنها، همیشه مراقب بوده تا دولت مقتدر در کابل سر کار نیاید؛ زیرا دولت مقتدر می‌تواند منافع پاکستان را به خطر بیندازد و آتش اختلاف دیرینه را روشن کند. لذا وقتی شوروی آماده شد تا افغانستان را بدون در نظر داشتن منطقه ای حایل تخلیه کند یا این که یک افغانستان مورد پسند افغان ها و غرب بسازد، سیاست اسلام آباد در کلاف سر در گم فرو رفت. سرانجام وقتی این کشور فروپاشید و رژیم دست نشانده آن نیز از پا درآمد، رهبران پاکستان متوجه شدند که بازی را در شمال افغانستان باختند، زیرا در آن بخش نیروهایی پا به میدان گذاشته بودند که اسلام آباد تأثیری بر آنها نداشت.

پاکستان سیاست خود را در شمال، مرکز و غرب افغانستان ناکارآمد دید و نیروهای شمال بر کابل سلطه یافته بودند. بنابراین، ضرورت داشت تا ناکامی خود را جبران کند. این کشور قرارداد ناقص و ناکارآمد پیشاور را حذف کرد. در این قرارداد، نیروهای دوستانه در شمال و حزب وحدت در مرکز کشور، نیرومند شده بودند. هدف پاکستان از این کار این بود که نگذارد در افغانستان، دولتی نیرومند به وجود آید. رهبران پاکستان در سال 1987 بر سر حکومتی که بعد از جنگ در افغانستان بر سر کار آید و به بهترین شکل در خدمت منافع این کشور باشد، اتفاق نظر نداشتند. آی اس آی بیشتر علاقه مند بود که دولتی بنیادگرا در کابل به قدرت برسد که روابط نزدیکی با پاکستان داشته باشد... اما از طرف دیگر، یعقوب خان

وزیر خارجه معتقد بود که انتقال قدرت بدون جنگ و خون ریزی در افغانستان، فقط از طریق شکل گیری ائتلافی میسر است که در آن به عناصر میانه رو مجاهدین نقش کلیدی داده شود.

ضیاءالحق با دیدگاه آی اس آی موافق بود. به همین جهت، رییس جمهور و آی اس آی، طالبان را به وجود آوردند. حتی بعد از توافق گروه ها در پاکستان برای به عهده گرفتن قدرت انتقالی مجددی به عنوان رییس جمهور افغانستان، جاوید ناصر رییس آی اس آی او را بدرقه کرد. مجددی صبحگاه بیست و هفت اپریل 1992 با کاروان بزرگی از اعضای شورای انتقال قدرت و ده ها نفر اعضای احزاب اسلامی مجاهدین، پیشاور را به مقصد کابل ترک کرد. در منطقه تورخم مرز افغانستان و پاکستان، جنرال جاوید ناصر، صبغت الله مجددی و هم راهانش را بدرقه نمود. وقتی کاروان مجددی رییس حکومت انتقالی مجاهدین، در چند صد متری مرز تورخم رسید، هلکوپتر حامل جنرال جاوید ناصر به آن محل فرود آمد. ناصر آنها را تا داخل دروازه سرحد تورخم در خاک افغانستان هم راهی کرد.

چرا رییس حکومت انتقالی مجاهدین را به جای یک مقام بلندرتبه دولت پاکستان، رییس اطلاعات اردوی آن کشور تا مرز هم راهی نمود؟ شاید هدف جنرال جاوید ناصر آن بود تا مردم دنیا، حرکت آن روز او را در تورخم، با حرکت جنرال بوریس گروموف فرمانده نیروهای شوروی که در فیروزی 1988 در حیرتان انجام داد، مقایسه کنند. شاید می خواست تا پیروزی سازمان خود را در جنگ افغانستان علیه شوروی و دولت مورد حمایت آن، به نمایش گذارد.

در مجموع، استقبال و هم راهی وی تا مرز دو کشور، نشان دهنده بی اعتنایی جنرال پاکستانی به دولت مجاهدین بود. از جانب دیگر، آی اس آی و رییس آن علی رغم این بدرقه و استقبال، از حکومتی که به نام حکومت مجاهدین قدرت را در کابل تحویل می گرفت، رضایت نداشت. به گفته احمد رشید، پس از سال 1992 رییس آی اس آی جنرال جاوید ناصر که از طرف نواز شریف منصوب شده و از طرف داران جهاد افغانستان بود، به حمایت از حکمتیار ادامه می داد و در عین حال، سعی می کرد سایر رهبران جنگی را نیز تا حدی در نظر داشته باشد.

پاکستان بنابه منافع خویش، از حزب اسلامی به رهبری حکمتیار حمایت می نمود. امریکا و پاکستان یک نقطه مشترک در حمایت از پشتون ها داشتند و بدین ترتیب، تخم نفاق را در بین اقوام و ملیت های افغانی کاشتند. پاکستان درصدد به کرسی نشاندن حکمتیار با هر قیمتی بود. هنوز تلاش های مشترک نظامی برای سرنگونی حکومت کابل ادامه داشت که آی اس آی پاکستان، طرح کودتای نظامی بر ضد دکتر نجیب الله را برای به قدرت رسانیدن حکمتیار پی ریزی نمود. این کودتا توسط شهناز تنی و به کمک مالی یکی از شیوخ عرب به نام اسامه بن لادن انجام پذیرفت. این دسیسه در هفتم مارچ 1990 در کابل برملا و خنثی گردید.

سیاست مداخله پاکستان در امور افغانستان، عمومی و همگانی شده بود. محمودخان اچکزئی، یکی از رهبران پاکستان، در سال 1374 (1995) اظهار داشت که طالبان افغانستان، ساخته و پرداخته وزیر داخله خود ما نصیرالله بابر هستند و پاکستان، طالبان را برای مستعمره ساختن افغانستان ایجاد کرده است. بی نظیر بوتو صدراعظم اسبق پاکستان، در چهارده اکتبر 1997 (1376) در مصاحبه با رادیو بی بی سی اظهار داشت که ایالات متحده امریکا و انگلیس با پول عربستان، تأمین کننده اسلحه طالبان هستند.

پاکستان حساس ترین کشور در برابر آینده حکومت افغانستان در بین همسایگان این کشور، حتی از خود افغانستان است و پاکستان بیش از هر متغیر دیگر، از زاویه متغیرهای امنیتی و نظامی به تحولات افغانستان می نگرند. مطلوب

پاکستان، حفظ دولت‌هایی مثل طالبان در افغانستان بوده و هست؛ زیرا هیچ دولتی در صدسال اخیر در افغانستان به اندازه طالبان تحت تاثیر پاکستان نبوده و ملاحظات دفاعی، امنیتی و سیاسی مورد نظر پاکستان را در رفتارهای ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی خود رعایت نکرده است.

حمایت‌های بی‌دریغ پاکستان از طالبان، موجب شد تا طالبان و بنیادگرایان در پاکستان قدرت گیرند و نزدیک بود که این دست پرورده ناخلف، دامن گیر پاکستان هم شود. ویلیام گودوین در این باره می‌نویسد:

بعد از ده سال که از فعالیت طرف داران طالبان در پاکستان می‌گذشت مشرف می‌دانست برای پیش‌گیری از وقوع کودتا یا انقلاب به دست افراط‌گرایان اسلامی، مجبور است با عزمی راسخ اقدام کند. او با نادیده گرفتن خواست بنیادگراها، ژنرال‌های طرف دار طالبان را برکنار نمود و رهبری دین‌طراز اول طرف دار طالبان را در خانه-هایشان حبس کرد.

پاکستان همواره در پی تحکیم منافع خویش در افغانستان بوده که خط دیورند و مسأله پشتونستان یکی از این منافع است. این کشور همواره از اتحاد گروه‌های افغان و اقتدار حکومت ملی توسط هر قومی هراس دارد. افغانستانی جنگ زده با اقتصادی ورشکسته و حکومت ضعیف، به پاکستان کمک می‌کند تا بر اوضاع افغانستان مسلط باشد و نگذارد رهبران و سیاست‌مداران افغانستان در فکر پشتونستان باشند. دلیل پاکستان مبنی بر جنگ‌ها و ناآرامی‌ها در افغانستان برای واگذار نکردن خز دیورند، همواره چالش پذیر خواهد بود. لذا پاکستان همواره در اختشاشات و ایجاد ناآرامی در افغانستان دخیل است و مانع استقرار امنیت و ثبات در افغانستان می‌شود.

پاکستان تمایل دارد تا در صورت به وجود آمدن حکومت ملی در افغانستان، حکومتی تحت نفوذ این کشور به وجود آید و حافظ منافع پاکستان باشد. حمایت پاکستان از حزب اسلامی و در سال‌های بعد ایجاد پروژه طالبان، از همین نگرش سیاسی پاکستان به اوضاع افغانستان سرچشمه می‌گیرد. پاکستان به افغانستان از منظر منافع ملی خود می‌نگرد و طالبان را هم بدین منظور به وجود آورد. بدین جهت، پرویز مشرف بعد از حادثه یازده سپتامبر، خطاب به مردم پاکستان می‌گوید: امریکا امروز برای ما بیشتر از طالبان منفعت دارد.